

باسمه تعالی

درس خارج نهاییة الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین

سید یدالله یزدان پناه

سال سوم (۹۴-۹۵)

تهیه:

جمعی از شاگردان معظمه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

❖ خلاصه مباحث گذاشته

به عرض رسید که جوابی که معمولاً ما برای این بحث احتیاج داریم همان قدری است که دیروز گفتیم، یعنی این مقدار که گفته شد کافی است و آن اینکه ما در بحث اصالت وجود، موجود بالذات بودن وجود را که وقتی بررسی کردیم، و اصالت وجود را مطرح کردیم، حداکثر نتیجه ای که گرفتیم و عمدتاً در آوردیم این بود که وجود برای موجودیت نیازمند به حیثیت تقییدیه نیست، این نهایت نتیجه ای بود که از آن بحث به دست آمد.

به تعبیر دیگر ما از همان اول که بحث اصالت وجود را مطرح کردیم، گفتیم مشکل اصالت وجود و مسئله اصالت وجود از وقتی پیش می آید که ما یک متن وجودی خارجی داریم، از آن هم لحاظ وجود را گرفتیم، و هم لحاظ ماهیت را، پرسش مطرح شد که خب این واقع که یک متن است، چگونه می شود دو تا چیز را از آن بگیریم؟ آیا هر دو خارجی هستند؟ هر دو متن هستند؟ این سوال مطرح شد و گفتیم با یک متن روبه رو هستیم و باید بگوییم یکی متن است - توضیح دادیم این متن هم وجود است - وقتی هم گفتیم وجود است؛ یعنی متن، موجودیتی که دارد، این موجودیت برای وجود است.

بعد گفتیم پس اگر این است، وجود و موجود، در واقع یکی است، یا به تعبیر دیگر مبدأ اشتقاق با مشتق یکی است، سپس بیان کردیم او به نفس ذاته موجود است، بنفس ذاته را توضیح دادیم یعنی برای اینکه بخواهد به عنوان متن در خارج باشد، احتیاج به ورائی ندارد که او بشود حالت متن که به او متکی بشود و با حیثیت تقییدیه ی او باشد.

حیثیت تقییدیه را گفتیم در آنجایی مطرح می شود که قید و مقید در یک متن قرار گیرند (تأکید می کنم در یک متن) اصلاً صحبت فاعل و جاعل و وراء اینها اصلاً نیست، همین در یک متن فقط!

وقتی این باشد، تمام آنچه را که ما از وجود موجود است بالذات یا از خود موجودیت نظیر موجود همان وجود است، و نظیر این توضیحاتی که دادیم، بیش از اینکه بخواهیم نفی حیثیت تقییدیه بکنیم، و بیش از اینکه بخواهیم بگوییم خود آن متن است، چیز دیگری نگفتیم، اگر این است پس ما در اصالت تنها آمدیم نفی حیثیت تقییدیه کردیم؛ ولی در واجب بالذات ما بیش از این می خواهیم، در واجب بالذاتی که گفته می شود در برابر ممکنات، آن است که افزون بر این باید حیثیت تعلیلیه هم نداشته باشد. پس صرف بالذات بودن دلیل بر آن نیست، یعنی اصلاً مفاد آنچه را که ما در بحث های اصالت وجود می رسم بیش از این نخواهد بود. این یک مسئله بود که گفتیم.

❖ مقدمه

به نظر من کافی است یعنی اصلاً احتیاج به ادامه بحث نیست، تا اینجا تمام شده است، فقط این سوال اگر بخواهد برود در دستگاه مفصل صدرا، توضیحاتی را بهتر از این می شود داد، جلوتر از این می شود داد که صدرا داده است، که ما حالا می رویم و بحث می کنیم، یعنی ما الآن برای اصالت وجود تا اینجا که گفتیم به همین مقدار احتیاج داشتیم و گفتیم. به تعبیر دیگر ما در تمام تحلیل های فلسفی، بالذات و بالعرض هر چه گفتیم، متکی بر مقدماتی است، آن مقدمات بیش از حیثیت تقییدیه را برای ما تثبیت نکرد، که تمام شد و همین مقدار کافی است، یعنی ما فقط آمدیم واسطه در عروض را برداشتیم و اصلاً صحبت واسطه در ثبوت را نکردیم؛ واجب است که نه واسطه در ثبوت

حداکثر نتیجه بحث
اصالت وجود:
عدم نیاز وجود به حیثیت
تقییدیه برای موجود
بودن

می خواهد و نه واسطه در عروض، نه حیثیت تعلیلیه می خواهد و نه حیثیت تقییدیه، اینی که این مقدار گفتیم بیش از این نبود؛ به تعبیری هر وجود اصیلی، می گوید من به عنوان حالت نیستم، من متن هستم، این مقدار می گوید و بیشتر از این نمی گوید؛ تا اینجا کافی است.

❖ انواع ضرورت بنا بر اصالت وجود

فقط کاری که صدرا کرد در ادامه بیانی دارد از فضایی که معمولاً در منطق مطرح شده است و بحث ضرورت را کردند، انواع ضرورت را توضیح می دهند، فرق گذاشتند بین ضرورت ازلیه و ضرورت ذاتیه.

ایشان آن بحث را به کمک می گیرد، ما الآن داریم حالا یک کمی جلوتر می رویم، یعنی بحث تا اینجا تمام شده است. ولی می خواهیم آنچه که صدرا گفته است، می خواهیم به نکته هایی که سر در آورده است پردازیم.

اگر اینی که صدرا الآن گفته است ما مطرح هم نکنیم، همان گونه که در جلد ۱ اسفار اصلاً مطرح نکرده است، هیچ مشکلی نداریم، - جلد ۱ اسفار ص ۴۰ - هیچ مشکلی ندارد، بحث تمام شده است.

ولی حالا می خواهیم آنچه که صدرا در همین فضا بسط آن داده است را ادامه بدهیم، با توضیحاتی که داده است به چیز نویی هم دست یافته است که حالا می خواهیم به آن پردازیم؛ و آن اینکه ضرورت ذاتیه در فضای وجود چه می شود، ضرورت ذاتیه در فضای وجود اصیل چه می شود را می خواهیم تبیین بکنیم. و الا احتیاج نداریم یعنی اگر این تبیین هم نیاوریم کافی است.

ب) بیان صدرا در طرح اشکال ثبوت الشئی لنفسه و جواب به آن

صدرا اینطوری طرح اشکال و استدلال کرده بود:

ثبوت الشئی لنفسه ضروری است، پس هر شیئی واجب الوجود است؛ چه ضرورتی بالاتر از این که هر شیئی برای خود ثابت است؟

صدرا این اشکال را که کرد جواب داد که ثبوت الشئی لنفسه در ضرورت ذاتیه هم مگر نیست؟ ایشان گفته بود ثبوت الشئی لنفسه باعث می شود که ما بگوییم شیئی واجب بالذات است و ممکن نیست؛ ایشان جواب می دهد ثبوت الشئی لنفسه مگر ما در ضرورت ذاتیه هم ثبوت شیئی لنفسه نداریم؟ مگر در منطق نخواندید ضرورت ذاتیه لزوماً ضرورت ازلیه نیست، ضرورت ذاتیه از یک جهت می تواند عام باشد شامل ازلیه بشود، ولی لزوماً این نیست و بلکه ضرورت ذاتیه گاهی اصلاً در مقابل ضرورت ازلیه قرار می گیرد؛

در منطق گفته شده آن بسائط از موجهات را که بحث می کنند و بحث ضرورت را که می کنند آنجا می گویند ضرورت چند گونه است، ضرورت ذاتیه، ضرورت ازلیه، ضرورت وصفیه، ضرورت وقتیه ی معینه و... توضیحاتی که هست همان جا انواع اینها را گفتند.

می گوید خب ببینید آنجا این توضیحات که هست، اینی که از دل این بحث می آید، ثبوت الشیء لنفسه، الانسان انسان، هم ضروری اما از آن نتیجه می گیرند که این واجب بالذات است؟ چه توضیحی می دهند آنجا؟

می گویند این ضرورت ذاتیه ی مادام الذات است، مادام ذاتی که توضیح می دهند در ضرورت ذاتیه که معمولاً در منطق می آورند اینجوری است، مادام الذات است، ولی ضرورت ازلیه مشروط به هیچ شرطی نیست؛

به تعبیری ضرورت یک موقع مطلقه است، و ازلیه، مطلقه است یعنی هیچ قیدی نمی خورد. گاهی مشروط است، مشروط گاهی مشروط است به نفس ذات خودش، مادام موجودا، مادام الوجود؛ الانسان انسان مادام موجودا.

ضرورت وصفیه مادام الوصف است، اینطور، اینها همه می شوند مشروطه. پس یک مطلقه داریم که می شود ضرورت ازلیه، یک ضرورت مشروطه داریم، انواع مشروطه داریم، که یکیش مشروطه ذاتیه است، مشروطه ذاتیه می شود ضرورت ذاتیه، یعنی مادام الذات موجودا، این بیانی بود که در بحث های منطقی بود؛

صدرا می گوید مگر اینها را نخواندید؟ خب، ثبوت الشیء لنفسه ضروری هست، مگر الانسان انسان ثبوت الشیء لنفسه ندارد؟ و ضروری نیست؟ ضروری است اما از این ضرورت هیچ گاه به ضرورت ازلیه نمی رسیم و به عنوان واجب در نظر نمی گیریم، در خود منطق گفتید ضرورت ازلیه هیچ قیدی ندارد، در حالیکه ضرورت ذاتیه قید دارد، ضرورت ازلیه هیچ قیدی ندارد و مطلقه است، اینجوری توضیح می دهند.

■ بیان بوعلی در توضیح انواع ضرورت ها

حالا چون گفتیم منطق، بگذارید این یک کلمه را ما از منطق هم بخوانیم به سرعت می خوانم یک نکته ای دارد باید بایستیم؛ ص ۱۴۵ اشارات جلد ۱، بعد از اینکه بحث موجهات مطرح شده است، جهات قضایا، در ص ۱۴۵ بوعلی این گونه می گوید:

شرح اشارات - تقطوع، ج ۱، ص: ۱۴۵

والضرورة قد تكون علی الإطلاق كقولنا الله تعالى حي، وقديرون معلقة برط والشرط إمدوام وجود الذات مثل قولنا الإنسان بالضرورة جسم ناطق ولسانعني به أن الإنسان لميزل ولا يزال جسمنا ناطقاً فإن هذا ذب كل ص إنساني بل نعني به أنه مادام موجود الذات إناضوجسم ناطق، وكذلك الال في كل سلب به هذا الإيجاب، وإمدوام كون الموضوع موصوفاً بما وضع معه مثل قولنا كل م رك متغير وليس معناه الإطلاق ولا مادام موجود الذات بل مادام ذات الم رك م ر، وفرق بين هذا وبين الشرط الأول لأن الشرط الأول وضع فيه أصل الذات وهو الإنسان وهما ناطق وضع الذات بصفة ي ق الذات وهو الم رك فإن الم رك له ذات وجوهريه قه أنه م رك وغير الم رك وليس الإنسان والسواد كذلك أو شرط حول أو وقت معين كما سوف أو غير معين كما للنفس

کاربرد بحث انواع ضرورت ها در اشکال ثبوت النسبی لنفسه در بیان صدرا

بیان بوعلی در توضیح انواع ضرورت ها

« و الضروری قد تكون علی الاطلاق » به ضرورت ازلیه اشاره می کند که مطلقه است، هیچ قیدی نخورده است « و الضروره قد تكون علی الاطلاق كقولنا الله تعالی حی » الله حی، بدون هیچ قیدی حی هست، نه مادام الوصف دارد، نه مادام الذات موجوداً دارد، نه مادام الوقت دارد، هیچ یک از اینها نیست، « و الضروری قد تكون علی الاطلاق كقولنا الله تعالی حی، و قد يكون معلقه بالشرط » گاهی مطلقه است و گاهی مشروطه، که از آن تعبیر می کنیم به ضرورت ازلیه.

حالا مشروطه چند جور است، « و قد يكون معلقه بشرط و الشرط اما دوام وجود الذات » مادامی که ذات هست، مادام موجودا، « مثل قولنا الانسان بالضروره جسم ناطق » انسان جسم ناطق، بالضروره است اما « مادام الانسان موجودا و لسنا نعنی به أن الانسان لم یزل و لا یزال جسماً ناطقاً » ما نگفتیم انسان همیشه لم یزل و لا یزال جسم ناطق است، موقعی جسم ناطق است که موجود است جسم است و ناطق است، و دارای شعور است، که نظر دارد به انسان خارجی (قضایای حقیقیه خارجی).

« و نعنی به أن الانسان لم یزل و لا یزال جسماً ناطقاً فإن هذا کاذب علی کل شخص انسانی » شخص انسانی که نیست و نیامده است، یا بعداً مرده است، این نمی شود گفت جسم ناطق است، توضیح بوعلی است، « بل نعنی به أنه مادام موجود الذات انسانا، » یعنی به صورت موجود ذات انسانی باشد، وجود انسانی را داشته باشد، « فهو جسم ناطق » این موقع جسم ناطق است، « و کذالك الحال فی کل سلب یشبه هذا الايجاب » می گوید فقط در قضایای ایجابی نیست، در قضایای سلبی هم باز این ضرورت می تواند بیاید به همین نحوی که گفتیم. پس یک ضرورت ازلیه داریم، که گفته است مطلقه و یکی گفته است مشروطه، مشروطه چند جور است، یکی مادام الذات است، یکی هم مادام الوصف؛ « و اما دوام کون الموضوع موصوفاً بما وضع معه مثل قولنا کل متحرک متغیر » - که دیگر اینها را لازم نیست بخوانیم - و بعد باز می رسد مشروط به نحو بعدی اینها هم توضیح می دهد.

فرق مشروطه ی ذاتیه، یعنی همان ضرورت ذاتیه، با مشروطه وصفیه، یعنی ضرورت وصفیه را ببینید جناب بوعلی چه جوری می گذارد « و الفرق بین هذا و بین الشرط الاول » هذا یعنی این ضرورت وصفیه یعنی « اما دوام کون الموضوع موصوفاً وضع معه مثل قولنا کل متحرک متغیر »؛

« و الفرق بین هذا و بین الشرط الاول » چه جوری است؟ « لأن شرط الاول وضع فیه اصل الذات و هو الانسان و هاهنا » در این موصوف چه؟ « هاهنا وضع الذات بصفه » که « یلحق الذات » یعنی انسانی که مثلاً قید متحرک دارد، شیئی که قید متحرک دارد، آن متحرک را باز به آن اضافه می کنیم ولی در آنجا می گوئیم خود ذات انسان؛ به نظر من آن تعبیری که ما می گوئیم ضرورت ذاتیه، ذاتیه عنوان داده شده است چون خود ذات اثر دارد، مثلاً ذات انسان خود اثر دارد در اینکه بخواهد جسم ناطق باشد، البته مادام موجودا (چون خود این ضرورت مشروط است)؛ اما آن یکی اینجوری نیست یعنی می گوئیم دیگر ضرورت وصفیه مادام الوصف است، آن قید وصف اثر گذار است، همراه ذات. البته بعداً در ص ۱۴۷ نسبتی را بین ضرورت ازلیه و ضرورت ذاتیه توضیح داده است که خود

ضرورت ازلیه مطلقه است و باقی ضرورتها مشروطه اند
ضرورت های مشروطه عبارتند از ذاتیه، وصفیه، وقتیه

فرق بین ذاتیه و وصفیه: در ذاتیه نظر به خود ذات است و در وصفیه خود وصف اثر گذار و نظر به ذات مع الوصف است

شما رجوع کنید^۱ من دیگر نمی خواهم { آن را بخوانم } می خواهم این را بگویم اگر صدرا می گوید شما مگر در منطق نخوانده اید به یک همچنین متن هایی نظر دارد.

حالا این متن چه کار کرده است؟ یک ضرورت ذاتیه در برابر ازلیه درست کرده است، و بلکه تمام انواع ضرورت هایی که داریم یعنی وصفیه و ذاتیه و وقتی و همه اینها در برابر ضرورت ازلیه قرار می گیرد، چون آن مطلقه است و اینها مشروط اند، ولی محل بحث الآن ما ضرورت ذاتیه و ضرورت ازلیه است، ضرورت ذاتیه هم مشروط است به مادام الذات موجودا، ما اینها را در خود نهاییه هم داریم، یعنی بعداً این ضرورت ذاتیه را توضیح می دهیم، الآن در همین حد که اینجا احتیاج را داریم عرض کردم.

توضیح صدرا در رد اشکال با بیان انواع ضرورتها

جناب صدرا شما می گوید این آقای که آمده چنین اشکالی را کرده است (البته به نظر من خود صدرا خودش اشکال کرده است یعنی کس دیگری نیست، بر اساس این مبانی که گفته است خود او دارد می گوید).

حالا این اشکالی که شده است، که می گوید ثبوت الشئ لنفسه ضروری، می گوید خب ثبوت الشئ لنفسه ضروری که شما می گوید، الموجود موجود بنفس ذاته و موجود و وجود یکی است، و این عین هم هست، این بیش از ضرورت ذاتیه اثبات نمی کند.

یا الانسان حیوان ناطق، آنجا مگر چه جوری است؟ بیش از همان ذات دیگر چیز دیگری نمی خواهیم، خود ذات است، آنجا باز می گوئیم مادام الذات موجودا، یک قید خورده است، شرط خورده است، ولی ضرورت ازلیه نباید حتی مادام الذات موجودا باشد، این بیان بوعلی نبود؟ حالا، جناب صدرا می آورد این را در بحث های وجود؛

جناب صدرا شما در بحث وجود چه کار می کنید؟ حالا الوجود الامکانی، اشکال ندارد، می گوید اصیل است، بسیار خوب، این وجود امکانی که اصیل است را چه کار می کنید؟ می گوید این ضرورت ذاتیه دارد، می گوئیم منظور از ضرورت ذاتیه چیست؟ مادام موجوداً؟ وجود که خود او موجود است، منظور مادام حاصل است؟ خود آن که حاصل است؛ صدرا با یک ظرافتی در فضای فلسفی خود یک ضرورت ذاتیه درست می کند، به نوعی که مخصوص فضای وجودی است، ربط به ماهیت ندارد.

به تعبیر دیگر آنجایی که محمول بشود موجود، الوجود موجود بنفس ذاته، ایشان می گوید این موجود که الآن اینجا قرار دادید، ضرورت ذاتیه برای وجود درست می کند، ضرورت ذاتیه اصلاً بیش از این نیست، ازلیه نیست، ایشان می گوید ماهیت اصلاً ضرورت ندارد، اینجا ضرورت ذاتیه ندارد، به شرطی که محمول آن موجود باشد، - واضح است دارم چه عرض می کنم؟ - محمول ما موجود، نه

دوران بحث حول
ضرورت ازلیه و ذاتیه

توضیح صدرا در توسعه
ضرورت ذاتی با توجه به
فضای وجودی

^۱ و الضرورة بالشرط الأول و إن كان بالاعتبار غير الضرورة المطلقة التي لا يلتفت فيها إلى شرط فقد يشتركان أيضا في معنى اشتراك الأخص والأعم، أو اشتراك أخصين تحت أعم إذا اشترط في المشروط أن لا يكون للذات وجود دائما و ما يشتركان فيه هو المراد من قولهم قضية ضرورية. (شرح اشارات ص ۱۴۷)

یعنی انسان انسان، انسان حیوان ناطق، نه، اینها که در آنجا ضرورت ذاتیه دارد، الآن بحث ما کجا است؟ الآن بحث ما آنجایی که محمول ما موجود است.

ایشان می گوید اینجا خوب نگاه کنید ماهیت اصلاً چنین ضرورتی ندارد، این ضرورت ذاتیه را ندارد، بلکه ماهیت فی حد ذاته متساوی النسبه به وجود و عدم هست در فضای خودش، به حسب ذات خود، و اصلاً بویی از وجود نمی برد، صدرا می گوید این فقط مخصوص وجود است، ضرورت ذاتیه مخصوص وجود است آن هم البته وجودات امکانی (گرچه کلاً وجود اصیل را تا می گویند این مقدار را اثبات می کند) کلاً صدرا الآن دارد می گوید در وجودات امکانی ما یک نوع ضرورت ذاتیه داریم (آن هم البته طرح ویژه ی صدرا یی باید داد)، نه یعنی مادام حاصل و موجودا، ایشان می گوید همیشه تا وجود اصیل را دارید، موجودیت را همراه آن دارید، هیچ وقت از آن جدا نمی شود، - صدرا خیلی عالی اصلاً عدم را در دو طرف قرار نمی دهد، عدم را در دل آن قرار می دهد، در دل آن شیء قرار می دهد، توضیحی دارد، و در عین حال محدودیت وجودی خود را اگر می گوئیم پیشینه عدم دارد، به محدودیت وجودی می زند، خیلی زیبا آنرا حل می کند اینها را الآن کار نداریم، بگذارید در همین فضا باشیم، آنها را باید در جای خود استفاده کرد، یک مقدار از آن را بعداً می گویم صدرا در مشاعر کاری کرده است، عرض می کنم - .

ایشان می خواهد بگوید با اصطلاح مستقر منطقی، ضرورت ذاتیه می فهمم، اما ضرورت ذاتی هر شیء به حسب خودش است، ذات هر شیء که مثلاً الآن اینجا وجود است. باید چه جوری در مورد آن حرف بزنیم.

✓ معنای ضرورت ذاتی در بحث وجود فقری

صدرا حرفش این است می گوید من بحث امکان و وجوب را در جای خود حل کردم، گفتم چنانچه امکان در فضای وجود بیاید دیگر علی السویه بودن نسبت به وجود و عدم معنا ندارد، - اینها را هم ما باز بعداً باید بخوانیم، الآن وقت آن نیست در بحث امکان باید بخوانیم، متأسفانه این نوع بحث ها در مثل نهاییه زیاد منعکس نشده است، چون از بس این بحث های ماهوی غلیظ مطرح شده است، نه اینکه در نهاییه نیامده است، در نهاییه آمده است، امکان فقری گفته شده است، ولی اصلاً به چشم نمی آید، که صدرا در بحث امکان و وجوب دارد چه کار می کند، صدرا حرفش این است که تا وجود می گویند، وجود که نباید نسبت به وجود و عدم علی السویه باشد، اینکه اصلاً مطرح نیست، و آن هم که امر ذهنی باید در نظر بگیرید، چون چنین چیزی را در ماهیت در خارج ندارید، ماهیت هم ببرید در خارج به حسب ذات او باز باید بگویند، صدرا در جای خود توضیح داده است - پس چه کار باید کرد؟

می گوید باید صحبت امکان فقری را کرد. امکان فقری یعنی می گوئیم فی حد ذات وجود، مع قطع النظر عن العله، موجود نیست، توضیح صدرا در مورد امکان اینجوری است، مع قطع النظر از هر چیزی، چون که آن قرار شد ذات باشد اینجوری است، ذات وجود را در جای خود نگه دارید، ذات وجود مع قطع النظر عن العله چه جوری است؟ باطل الذات است، مع العله چه است؟ ضرورت دارد و

حتمیت دارد، اما ضروری به ضرورت ذاتیه، یعنی آن (وجود امکانی) یک ضرورت دارد، به ضرورت واجب، چون واجب هست، و جعل او هست، این هست، لذا صدرا این طرحی که می دهد اینجوری است می گوید اگر خوب بخواهم بگویم باید بگویم اینجا ما با یک ضرورت ذاتیه مربوط به وجود روبه رو هستیم، ضرورت ذاتیه مربوط به وجود چه است؟ فی حد ذاته، وجود، فی حد ذاته یعنی مع قطع النظر عن کل شیء، در نظر می گیریم، این باطل الذات است، مع العله در نظر می گیریم، موجود است، وجود فقری چه جوری است؟ وجود فقری عین فقر است، این وجود را چه وقت می شود نگه آن داشت؟ چه وقت می شود به آن چنگ و زد گرفت؟ موقعی که طرف آن را داشته باشید، نداشته باشید این نیست، باطل الذات است.

ولی این را بدانید همیشه هست، اما بالعله هست، - همیشه که می گوئیم باز برای خود توضیح دارد که الآن روی اینها سخت نگیریم - صدرا که این را می خواهد توضیح بدهد تعبیر می کند به جای مادام موجودا می گوید مادام الجعل و الافاضه؛

ضرورت ذاتی را چه جوری توضیح می دادیم، می گفتیم الانسان انسان مادام موجودا، الآن ایشان می خواهد چه بگوید؟

میخواهد بگوید: الوجود الاصل موجود مادام الجعل در وجودات امکانی؛ شما اولاً بدانید وجوبی که ما در خارج داریم وجوب وجودی است، امکانی هم که در خارج داریم امکان وجودی است، امکان وجودی امکان فقری است، وجود آن هم شدت الوجود، تأکد الوجود، استقلال و... است (آن توضیحاتی که در جای خود می دهند). می گوید خب حالا که این است خیلی راحت من می گویم ضرورت ذاتیه است، اما ضرورت ذاتیه که ما باید در فضای وجودی بگوئیم دیگر نمی گوئیم مادام موجودا، بلکه می گوئیم وجود که همیشه همراه خودش است و موجود است، فلذا می گوئیم مادام الجعل و الافاضه.

آیا وجود شدت و ضعف در آن راه دارد؟ اگر این را قبول کردید یعنی به تعبیری همین بشود که تشکیک خاصی که شما گفتید، تا شدت و ضعف را در آن راه دادید، باید قبول کنید وجودات یکسان نیستند، مگر اینکه توضیح بدهید وجود از آن جهت که وجود است، ضرورت مطلقه دارد، نه ضرورت ویژه، درست مثل اینکه می گوئیم وجود وحدت مطلقه دارد، با این توضیح که شما دادید اگر کسی این را بگوید، اما اگر کسی بگوید نه ما بنا بر بحث وحدت شخصیه رسیدیم یک وجود داریم، آن حرف اصلاً جدا است.

ما با فرضی که کردیم در جایی هستیم که شدت و ضعف داریم، تا گفتید شدت و ضعف داریم، یعنی قبول کردید یکسان نیستند، تا یکسان نیستند، چه چیزهایی را می شود به این وجودات نا یکسان نسبت داد؟ وحدت مطلقه، فعلیت مطلقه، وجوب مطلقه، وجوب مطلقه یعنی چه؟ یعنی وجوب بالغیر و یا وجوب بالذات، وجوب بالغیر به چه معنا؟ یعنی وجوبی که در فضای وجودی باشد، وجوب بالغیر در فضای وجودی می شود امکان فقری، این توضیح آن است.

یعنی این فضا را اصلاً نباید دست زد، مگر اینکه شما بیایید بگوئید اصلاً من دلایلی دارم - بعضی از آقایان این کار را می کنند می گویند وجود از آن جهت که وجود است، خاصیت وجوب

بالذاتِ ضرورت ازلیه دارد، بعضی ها این کار را می کنند - اگر توانستند بگویند وجود از آن جهت که وجود است ضرورت ازلیه دارد، به وحدت شخصیه رسیدید، بقیه را نباید بگویید دیگر وجود حساب می شود، مصداق بالذات وجود نباید بشود.

سؤال: معنای باطله الذات در همین وجود یعنی چه؟

جواب: اصلاً وجود فقری یعنی چه؟ به نظر شما؟ یک توضیح بدهید

سؤال: یعنی در منحل بالایی خود معنی پیدا می کند،

جواب: به تعبیر دیگر بدون بالایی چه جوری است؟ اصلاً نباید بگوییم هست، اما می گوییم همیشه هست، هست اما به نحو خاص هست، تعبیر خاص صدرا این است همیشه هست و ضروری، اما ضروری بالعله، - واضح باشد - اصلاً نمی گوید معدوم است.

به حسب ذات خودش سراسر وجود است، اما یک نوع وجودِ تعلقی است، سراسر ذات او وجود است اما وجودِ تعلقی است، تا این را گفتید آن یک مفاد دارد، ایشان می گوید وجود تعلقی، یعنی واجب بوجوب العله، واجب بالضروره الازلیه (یعنی به سبب ضرورت ازلیه ی واجب الوجود واجب است)، نه اینکه خود او ضرورت ازلیه دارد، به تعبیر دیگر وجوب دارد به شرط افاضه، که افاضه همیشه هست، تا این افاضه هست این هست، هیچ اشکال ندارد، لذا صدرا می گوید بحث باید این سمت بیاید؛

صدرا می گوید ما با یک ضرورت ازلیه ویژه در وجود روبه رو هستیم، به حسب ذات، به حسب ذات وجود، دقت کنید، الآن دیگر ذات ماهیت انسان مثلاً نیست، ذات ماهیت بقر و شجر منظور نیست، بلکه ذات وجود انسان، ذات وجود بقر و شجر مد نظر است در وجودات امکانی؛ لذا ایشان می گوید ما می رسیم به یک ضرورت ذاتیه، این هم می بینید، این ضرورت ذاتیه غیر از ضرورت ازلیه است، چرا؟ چون این مادام الجعل است اما واجب تعالی چه است؟ جعل در آن مطرح نیست، به تعبیری این بالعله است، آن نه، اینجا به تعبیر دیگر می شود گفت اینجا ضروری، به حسب ضرورت علت او، اما علت را دیگر نمی توانید بگویید ضروری، واجب تعالی را، نمی توانید بگویید ضروری به حسب چیز دیگر؛

این بیان را صدرا آهسته آهسته در کار خود پرورش داده است، حالا من می خواهم این آهسته آهسته را نشان بدهم که چه کار کرده است.

می دانیم ذات وجود خارجی وجود است، بودن است، موجودیت است، حال سوال این است که چه است که او را امکان فقری و وجودی می دهد؟ به تعبیر دیگر شما اصلاً این سوال را اینجوری طرح کنید جناب صدرا اصلاً امکان و وجوب به معنای درست بنابر بر اصالت وجود، چه است؟ ایشان می گوید اصلاً آن وجوب هایی که قبلاً خوانده اید نیست، اصلاً آن امکان هایی که قبلاً خوانده اید نیست، اینی که من می گویم هست:

امکان فقری یعنی وجود تعلقی، سراسر ذات او تعلق می شود، و وجود مستقل سراسر ذات او هم استقلال می شود این معنای امکان بر مبنای اصالت وجود است؛

وجود فقری یک وجود
تعلقی است؛ وجود فقری
واجب است به وجوب
علت؛ واجب است به
سبب ضرورت ازلیه علت؛
واجب است به شرط
افاضه

✓ نتیجه گیری از این بحث: رابطه فلسفه و منطق

یک نتیجه بگیریم، منطق اصلاً قرار است چه کار کند؟ قرار است یک قالب های ذهنی بریزد، می رسم در مورد واجب تعالی ضرورت می بینیم مطلقه است، بله همین جور مطلقه است، فلذا بقیه مشروطه می شوند، من این، متن را برای همین خواندم، بقیه مشروطه هستند، وجود امکانی که وجوب دارد؛ ضرورت دارد، اما ضرورتش مشروطه است؛ حال که گفتیم مشروطه است، مشروطه به حسب ذات وجود هست یا چیز دیگر افزوده شده است؟ جواب می دهیم که ذات او تعلقی است، یعنی ما در منطق وقتی قالب های ذهنی را می ریزیم، قالب های عام را می ریزیم، می خواهیم این را بگوییم، یا مطلقه هست، یا مشروطه است، مشروطه هم نگاه می کنیم نه وصفیه است، نه وقتی است، اینها نیست، در مورد ذاتیه هم که می بینیم شما گفتید مادام موجودا و مادام حاصل، ایشان می گوید نه اتفاقاً ذاتیه است، اما ذاتیه هر جا به حسب ذات خود اوست، ذات ماهیت را به حسب خودش باید بحث کنید و ذات وجود را هم به حسب خود باید بحث کنید؛

ذات وجود (اینجا ما خود ذات وجود را در مورد موجودات امکانی می گوییم) عین تعلق است، می خواهد این را بگوید قالب های ذهنی منطقی، یک مطلقه درست کرده است، یک مشروطه، مشروطه چیست؟ این است که مشروط به چیزی باشد، اما مطلقه هیچ گونه قیدی نخورده است، به عبارت دیگر ما در مورد ضرورت ازلیه می گوییم هیچ قیدی نمی خورد.

سؤال: یعنی ما اینجا مجبور می شویم اصطلاح ذات را به ذات همان وجود تعمیم بدهیم؟

جواب: اگر بخواهیم جور دیگری بیان کنم، من می گویم یک مطلقه دارم و بقیه مشروطه است، مشروطه را هم می آییم در مورد وجود با هم بررسی می کنیم، مشروطه را باید تصویر کنیم، می دانیم اینها نه وصف است، نه قید است، نه وقت است اینها نیست، حالا سوال، بیاید ببینید چه در این وجود هست، می گوییم آقا این وجود امکانی، ذاتش تعلقی است؛

تمام ذات وجود این چه است؟ (لفظ را نگاه کنید الان دارم چه کار می کنم)، تعلقی است، هویت ذات او چه است؟ حقیقت او چه است؟ می گوید تعلقی، پس باید بگوییم در ذات وجود هم می شود این بحث را کرد، وقتی گفت ذات، ما غیر از ذات چیز دیگری نمی خواهیم، خود ذات مشروط است، مشروط چه است؟ خود ذات به حسب ذاتش، مادام الافاضه است، مادام الافاضه را به جای مادام حاصل و موجودا آوردیم، چون این موجود عین او بود که، پس باید بگوییم افاضه، به افاضه هم یعنی در واقع بر می گردد به اینکه ذات او تعلقی است، ذات او شرطی است، ذات او مشروط به علت است، اما علت یعنی واجب الوجود مشروط به هیچ چیز نیست، هر چه دارد به حسب خود دارد. لذا توضیحی که آقایان می دهند می گویند حتی آن مطلقه از یک جهت ذاتیه است، در جای خود توضیح می دهند، ذاتیه هست اما ذاتی است بدون هیچ قید، ولی این ذاتی است با یک شرط، - دقت می کنید؟ - لذا لفظ ذاتیه را اگر اینجا گفتند باید دقت کنید ما اینجا ذات با شرط پیدا کردیم، چیز دیگری را پیدا نکردیم.

اگر می خواهید اصلاً بگویید مادام حاصل، هیچ اشکال ندارد، اما حاصل را باید چه بفهمید؟ حصول به ذات، حصول به غیر، اینی که صدرا گفت حصول به غیر، به این اشاره دارد، حصول به غیر یعنی به تعبیری نفس وجود آن تعلق است.

خب این کاری که ایشان کرد، عملاً نشان داد -دقت کنید- وقتی مباحث فلسفی وجود می آید، منطقی باید یک تکانی بخورد، یک دستی بخورد، دست نه یعنی داریم اصل آن را به هم می زنیم، قالب ها را به هم نزدیم، قالب مطلق و مشروط به جای خود باقیست؛ مشروط دیدیم شرط می خواهد، شرط هم به حسب ذات است، اما ذات اینجوری است، یعنی مشروط بالعله است، لذا صدرا گاهی از آن تعبیر کرده است ضروری بضرورت العله، اصلاً عدم ندارد، و اصلاً امکان - امکانی که آنجا گفتیم (امکان ماهوی) - ندارد، بلکه امکان فقری که با وجوب بسازد را دارد، اما آن امکانی که شما می گوئید اصلاً ندارد.

توجه کنید نگفتیم عدم است، گفتیم به حسب ذات، تعلق است، به حسب ذات تعلق است
معنای آن چه است؟ یعنی اگر طرف تعلق را در نظر نگیرید، اصلاً این ذات ندارید.

به تعبیر دیگر همیشه علت هست، و همیشه این تعلق است، شما بحث های فلسفی ذات به حسب ذات اصلاً معنا برای شما ندارد؟ واضح نیست؟ به تعبیر دیگر اگر چیزی عین ربط شد، و همیشه هم فرض کنید باشد، مثلاً خیال کنید عقل اول، همیشه هست، درست است؟ عین ربط بودن را شما چه جوری توضیح می دهید؟ معنای آن چیست؟ جوهرأ با ذات وجود واجب چه فرقی دارد؟ می گوئید این مشروط بالعله است، از نظر فلسفی و منطقی مشروط بالعله یعنی چه؟ یعنی بدون علت معنا ندارد، بدون علت آنرا ندارید، نیست، ولی همیشه بالعله داریم، من همین جا هم دارم می گویم عقل اول را دارم مثال می زنم که تمام مراحل وجودی اصلاً با عقل اول است، ولی معنای آن از نظر فلسفی چه است؟ تا شما گفتید هویت آن هویت تعلق است یعنی به تعبیری مشروطاً بالعله است.

مشروط بالعله معنای آن چه است؟ یعنی ذات آن ذات شرطی است، ذات شرطی یعنی از نظر فلسفی، نه یعنی الان باطل است، اصلاً نمی خواهیم بگوییم عقل اول در یک دوره ای هست و باطل بود.

شما بحث های ترتب را خوانده اید، بحث های فلسفی را خوانده اید چه جوری ترتب علی و معلولی را توضیح می دهید؟ بعضی ها گفتند در رتبه علت نیست، بعضی ها می گویند در رتبه همین معلول به لحاظ جهت تعلق او هست، اگر بخواهید علت را بردارید اصلاً نیست، این خیلی قشنگ است، بحث های عدم را ای کاش ما با طول و تفصیل می خواندیم، بحث های عدم هست در نهاییه آمده است، ما انواع عدم داریم، همه مبرر فلسفی دارد، - قبلاً هم توضیح دادم این بحث های این جوری که نیست مبرر نداشته باشیم و ما داریم می سازیم، مبرر دارد - فقط باید یاد گرفت، مثل بحث کثرت بود یاد شما هست گفتیم انواع کثرت ها داریم و اینها مبرر دارد، عدم انواع دارد، آن بحث های عدم را بعضی موقع ها نظیر تشابک وجود و عدم را یک جوری توضیح می دهند که آدم خیال می کند یعنی اینجا هم یک عدم است و هم یک وجودی اینجا هم کنار آن هست! -

تشابک را توضیح دادیم - نفس الامر دارد، اما چه می خواهند بگویند را باید به دقت دریافت، بحث ترتب را هر کس از نظر فلسفی بخواند یعنی چه؟ یعنی آن اول و این دوم، طبیعتاً باید یک نوع فرد باشد، بحث بالعله را تا گفتید یعنی هویتاً باید یک فرق وجودی داشته باشد، او بدون علت و این با علت، این را معنا کنید، یعنی تمام هویت آن که فقر است، با چه معنا پیدا می کند؟ با همان طرف خود، بدون طرف اصلاً نداریم، این از نظر فلسفی، نه یعنی الآن یک وقتی بود، مثلاً علتی نبود، از این حرفها هم نمی خواهیم بزنیم.

(بحث جعل را باید حل کنید، بنابر دستگاه تشکیک خاصی عرض می کنم، تأکید می کنم، به هم نزنید، یک وقت می گفت که آقا صورت مسئله را پاک می کنید و { در نتیجه } یک جور دیگر عمل می کنید، آن کسی که صورت مسئله را پاک می کند از نظر فلسفی اگر دقیق باشد باید اینجور بگوید وجود از آن جهت که وجود است مساوی است با وجوب ذاتی ازلی، یعنی وجوب ازلی مطلق، باید این کار را بکند تا بتواند این حرف را بزند، اگر توانست این کار را بکند، فهیها، اگر بتواند کسی انجام بدهد، باید اثبات بکند، - دقت می کنید؟ باید توضیح بدهید وجود از آن جهت که وجوب دارد، این وجوب او به نحو ازلی است، بدون هیچ شرطی، اگر هنر دارید این را درست کنید، اگر این را درست کردید یکی هم بیشتر نخواهد شد و آن هم واجب تعالی است. اگر نمی توانید درست کنید، همین دستگاه تشکیک خاصی است، حالا انشاء الله بعداً توان پیدا کردید به یک نحوی اثبات می کنید، پابرجا، ولی الآن می خواهیم ببینید واضح باشد ما کجا هستیم، ما الآن کثرات وجودی می بینیم، هنر دارید به یک وجود و بقیه شئون برگردانید بسیار خوب، بر نگردانید چه باید بگویید اینجا؟ ما با وجودات روبه رو هستیم، وجودات وجوب دارند، وجوب مطلق دارند، وجوب مطلقه ای که ما تعبیر می کنیم مثل وحدت مطلقه، وجوب مطلقه دارند اما وجوب مطلق می سازد با وجوب بالغیر، لزومی ندارد وجوب بالذات ازلی باشد، در بحث های فلسفی خواندیم، وحدت را تا اثبات کردیم لزومی ندارد این نوع وحدت بشود آن وحدت حقه حقیقیه، می تواند این وحدت با تمام کثرات، آمیخته هم باشد.)

اسفار جلد یک یک جایی است حساس، - اینها را ما انشاء الله باید در بحث های امکان، در وجوب و امکان به آن پردازیم، الآن من اگر دارم می خوانم در حد نیازی که ما اینجا داریم می خوانم.

ص ۱۹۲ ایشان این شکلی شروع کرد، توضیح می دهد که ما در جای خود آن توضیح دادیم که اصلاً وجود فقری، هویت آن به لحاظ وجودی سراسر وجوب است، و اصلاً معنا ندارد متساوی النسبته به عدم و وجود باشد و وقتی اینجوری نیست، اصلاً صحبت یک همچین امکانی را اینجا نکنید، این امکان با آن جمع نمی شود، چه امکانی است که با آن جمع می شود؟ امکان فقری. بعضی ها خیال می کنند صدرا آمده است یک جعل اصطلاح کرده است، نمی داند ایشان دارد چه کار می کند، امکان فقری، سراسر وجود آن فقر است، در برابر علت، که سراسر وجود آن استقلال و استغناء است.

اسفارح اص ۱۹۲

وقد علمت من طریق تناقض منشأ التعلق والعلية بين الموجودات ليس إلا أ. اء الوجودات والماهية لا علاقة لها بالذات مع العلة إلا من قبل الوجود المنسوب إليها وقد مرأ. أن معنى الإمكان في الوجود الممكن غير معناه في الماهية. وأن أحدهما يمع الضرورة الذاتية بل عينها. خلاف الآخر فإنه ينافيها.

فقول إن العلول الأول إن اعتبر ماهيته التي هي عبارة عن مرتبة قصوره عن المال الأتم وخصوصيته تعينه الم. وب لثوب الظلمة والعدم وإن ن مستورا عند ضياء كبرياء الأول ومقهورا تحت شعاع الأول فعدمه ممكن بهذا الاعتبار بل حال عدمه الوجوده أزلا وأبدا من تلك الماهية ما شمرارة شيء منهما بحسب ماهيته من حيث هي هي وليس. تلزم عدمه عدم الواجب بهذه الية لعدم الارتباط به وبين الواجب من هذه الية وإن اعتبر من حيث وجوده. المتقوم باق الأول الواجب وجوبه فعدمه ممتنع بامتناع عدم قيومه ووجوده مستلزم لوجوده استلزام وقوع العلول ووقوع العلة الموجبة له فلم يلزم استلزام الممكن ال أصلا وليس لعدمه في سه أي. س ذلك عدم جهة إمكانية كما وجود من حيث الوجود ولا يلزم من ذلك كون كل وجود واجبا بالذات في ما مر من الفرق بين الضرورة الأزلية وبين الضرورة المسماة بالذاتية

بعد از اینکه معنای امکان را توضیح می دهد، می گوید «قد علمت من طریقتنا أن منشأ التعلق و العلية بين الموجودات ليس الا انحاء الوجود» منشأ تعلق و علیت نحوه وجود است، یک نحوه وجودی قوی است، یک نحوه وجودی هم ضعیف است و این باعث می شود که بگوئیم این نحوه وجود ضعیف که عین فقر است تعلق دارد به نحوه وجود قوی، بعد که این را توضیح داد، می گوید «و الماهیه لا علاقته لها بالذات مع العله» اصلاً ماهیت با آن علت وجودی ارتباط حقیقی ندارد، «الا من قبل الوجود المنسوب اليها» مگر از طریق وجودی که دارد، به تعبیری همانی که گفتیم حکم اولاً و بالذات برای وجود است و ثانیاً و بالعرض به ماهیت سرایت می کند، حکم مجعولیت برای وجود است و به ماهیت سرایت می کند؛

«و قد مر ايضا أن معنى الامكان في الوجود الممكن» صدرا در اول بحث وجوب و امکان، معنای امکان را که داشت توضیح می داد معنای امکان فقری را توضیح داد، «قد مر ايضا أن معنى الامكان في الوجود الممكن» ما آن را توضیح دادیم، «غير معناه في الماهیه» امکان فقری غیر از امکان ماهوی است که متساوی النسبه به وجود و عدم است، «وأن/احدهما» احدهما یعنی چه؟ یعنی آن امکان فقری، «یجامع الضروره الذاتیه» با ضرورت ذاتیه جمع می شود، «بل عينها» اصلاً ضرورت ذاتیه همان امکان فقری است، چون که ذات او عین فقر است، «بخلاف الآخر» یعنی امکان ماهوی اصلاً ضرورت ذاتیه ندارد، دقت کنید چه عرض می کنم، کدام ضرورت ذاتیه؟ ضرورت ذاتیه ای که محمول بشود موجود، نه الانسان انسان، نه الانسان حیوان ناطق، اینها نه، بلکه الانسان موجود مد نظر است،

«فإنه ينافيها» چون ضرورت اصلاً با ماهیت منافی است، ماهیت فی حد ذاته متساوی النسبه به وجود و عدم است، بعد شروع می کند توضیح می دهد که ماهیت را اگر می گوئید، ماهیت در آن

نسبت به وجود عدم علی السویه است، - که ما آن را دیگر نمی خوانم، یعنی این اعتبار ماهیته التي هی، او را می گذارم کنار، می رسمیم به سطر ششم - «وإن اعتبر من حيث وجوده المتقوم بالحق» اما از حیث وجود امکانی آن، «المتقوم بالحق الاول الواجب بوجوبه» خیلی عالی، واجب تعالی وجوب دارد مطلق، به وجوب خودش وجوب دارد، ولی این دومی وجوب دارد به وجوب واجبی، یعنی بالایجاد بالعله، الواجب بوجوبه باعث شده که جناب حاجی هم اینجا حاشیه ای بزند؛ این حاشیه ای که زده است توضیح داده است بعضی از معاصرین الواجب بوجوبه را نمی خواستند بپذیرند صدرا توضیح داده است.^۲

«فعدمه ممتنع» عدم این وجود فقری ممتنع «بامتناع عدم قیومیته»، اما عدم وجود در واجب تعالی، ممتنع بالضرورة الازلیه، اما در مورد وجود فقری چه؟ مشروط بالعله، آنجا چه؟ بدون شرط علت، می خواهد این کار را بکند؛ «فعدمه ممتنع بامتناع عدم قیومیته» وجود اصیل، ولو وجود فقری باشد عدم ندارد، همه آن وجود است، اما امتناعی که برای او هست عدم آن چه جوری است؟ بامتناع عدم قیومه، تا می رسد به اینجا «ولا يلزم من ذالك كون كل وجود واجب بالذات علی ما مر من الفرق بین الضروره الازلیه و بین الضروره المسمات بالذاتیه» بین ضرورت ذاتیه و ضرورت ازلیه فرق هست، حالا ضرورت ذاتیه در وجود چه جوری باید توضیح بدهیم؟ انشاء الله متن های بعدی را می خوانم. این هنوز تا اینجا که هست آدم بعضی ها می گوید آقا این چرا گفته است ضرورت ذاتیه، چه لزومی داشت اسم این را بگذارد ضرورت ذاتیه، در صفحه قبل هم گفته بود چه؟ آن احدهما یعنی امکان فقری، یجامع الضرورت الذاتیه، این ضرورت ذاتیه را ببینیم چه کار می کند انشاء الله در ادامه عرض خواهیم کرد، و السلام علیکم و رحمہ الله.

^۲ بعض معاصری المصنف لما لم یفرق بین الواجب بالذات و بین الواجب بوجوب الواجب بالذات و بین الواجب بإیجابہ تحاشی عن استماع أن وجود المعلول الأول - واجب بوجوب الواجب بالذات إذ یلزم کونه واجبا عنده و هو خطأ لأن عدمه محال بمحالیة ذلك العدم لا بذاته و لا بإحالة ذلك كما أن وجود المعلول الأول واجب بوجوب الواجب تعالی لا بذاته و لا بإیجابہ تعالی باق ببقائه لا بذاته و لا بإیجابہ تعالی كما فی هذا العالم الغالب علیه السوائیه و هو تعالی واجب بذاته باق بذاته و قد حققنا المقام فی حواشینا علی إلهیات هذا الكتاب، س ره